

بازنمایی شخصیت دختر در دو رمان نوجوان:

پریانه‌های لیا سندهماریس (طاهره ابید) و زیبا صدایم کن (فرهاد حسن‌زاده)

افروز جهان‌دیده^۱

چکیده

جنس مرد و زن هر کدام طرحواره و نقش‌هایی برای نمود خود در جامعه و زیست اجتماعی پذیرفته‌اند که به آن جنسیت (Gender) مردانه یا زنانه می‌گویند که با جنس (Sex) متفاوت است. در این نوشتار با بررسی دو رمان مهم نوجوان «پریانه‌های لیا سندهماریس»، از «طاهره ابید» و «زیبا صدایم کن» از «فرهاد حسن‌زاده» به نمودهایی که شخصیت دختر رمان‌ها را نشان می‌دهد، پرداخته‌ایم. دختران شخصیت اصلی این دو رمان، هر کدام به شیوه‌ای به جنسیت خود شکل داده و به هویت خود دست یافته‌اند و همچنین جایگاهی برای خود در جامعه، فرهنگ و خانواده کسب کرده‌اند. یکی (لیانا) به بازسازی جنسیت خود بدون اصرار بر تغییر در جنس خود دست زده است و دیگری (زیبا) جنس خود را نیز انکار کرده، سعی در جادادن خود در جنسیت مردانه دارد. اما در تمنای یافتن ذات جنسی خود در محیطی خویش را قرار می‌دهد تا از این پس، نه تنها بتواند جنسیت خود را کشف کند یا بسازد، بلکه به هویت خود دست یابد. هنجارشکنی‌های این دو شخصیت دختر، به نتایج مطلوبی ختم می‌شود که دو نوع شخصیت به‌سوژگی‌رسیده را معرفی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: جنسیت، رمان نوجوان، سوژگی، دختران.

۱. دانش‌آموخته کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱. مقدمه

مسئله جنس (Sex) و جنسیت (Gender) از مباحث جامعه‌شناختی، نقد و رویکرد اجتماعی، روانشناسی، فمینیستی و «دیگری» است و در علوم انسانی جایگاه ویژه‌ای دارد. «جنسیت به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و رفتارهایی برمی‌گردد که آمده است تا به گونه‌ای متفاوت در رابطه باشد، با آنچه که از مردان و زنان در جامعه‌ای ویژه انتظار دارند». (بار، ۱۳۸۳: ۲۱) «جنسیت یک برساخته فرهنگی است، جنس به بازمودهای جنسی و بیولوژیکی اندام‌ها اشاره دارد». (باتلر، ۱۳۸۵: ۸) بنابر این تعاریف، جنس، بدن و تفاوت‌های جسمانی است و جنسیت به معنای رفتارهای اجتماعی است که فرد را زن یا مرد معرفی می‌کند و به نمایش می‌گذارد. «همه جوامع به نحوی میان دو جنس تمایز قائل می‌شوند، البته مسلماً هر جامعه‌ای به شکلی متفاوت این تمایزها را نشان می‌دهد» (کلیگر، ۱۴۰۱: ۱۳۷). رفتارهای جنسیت‌ساز در هر فرهنگ، زمان و مکانی متفاوت و متغیر است. فراگیری جنس و جنسیت در کودکان، تحت تأثیر نقشی است که خانواده و فرهنگ برای کودک تعیین می‌کند، پاداش یا کیفر می‌دهد. به‌طور مثال انتخاب لباس، اسباب‌بازی، واگذاری مسئولیت‌های خاص، بازی‌هایی متفاوت برای هر جنس (دختر یا پسر) می‌تواند جنسیت را به آن‌ها بیاموزد. به‌مرور کودک، تفاوت‌های جنس خود را با جنس مخالف درمی‌یابد و متوجه می‌شود که چه اعمالی را باید انجام بدهد تا مطابق جنسیت تعیین‌شده برای او تأیید شود و چه رفتارهایی از نظر جامعه و خانواده نامناسب و نابه‌هنجار جنسیتش است. جامعه، نقش مهمی در شکل‌دهی به هویت و زیست اجتماعی فرد ایفا می‌کند که به اصطلاح، «جامعه‌پذیری» می‌گویند. «جامعه‌پذیری به فرآیندهایی برمی‌گردد که در خلال آن، مردم خودشان را به رفتارهایی که در فرهنگ‌شان مناسب پنداشته شده، تطبیق می‌دهند» (بار، ۱۳۸۳: ۵۹). در این میان جامعه‌پذیری از نظر جنسیت نیز یکی از مهم‌ترین موضوعات در دوره کودکی و نوجوانی است. «نظریه‌پردازان فرهنگی که موضع پساساختارگرا دارند، می‌گویند جنسیت مجموعه دلالت‌گرهای وابسته به اندام‌های دوریختی است، و این دال‌ها فعالیت‌ها و روابط اجتماعی را میان متقابل‌های دوگانه مرد/زن، مردانه/زنانه تقسیم می‌کنند. مثلاً کفش پاشنه‌بلند نوعی دال است: معمولاً پایی که در کفش پاشنه‌بلند است دلالت دارد که مصرف‌کننده آن از واژن و پستان برخوردار است. زیرا به لحاظ فرهنگی کفش پاشنه‌بلند دال زنانگی و مؤنث‌بودن است. همه می‌توانند کفش پاشنه‌بلند بپوشند - اما این عمل زنانه تلقی

می‌شود» (کلیگز، ۱۴۰۲: ۱۳۸). همان سخن معروف «سیمون دوبوار» صادق است که «هیچ‌کس زن زاده نمی‌شود، بلکه زن می‌شود»، نقش فرهنگ و جامعه را غالب می‌داند.

در ادبیات کودک و نوجوان بخش مهمی از مباحث نظری به جنسیت ارتباط دارد. «گرایش به جنبه‌های جنسیتی ادبیات کودک در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی و همچون بخشی از گرایش در رویکرد اجتماعی تاریخی پدیدار شد» (نیکولایوا، ۱۳۹۸: ۲۵۶). و در ادبیات کودک و نوجوان، به تبعیت از آنچه در فرهنگ مردسالار وجود دارد، زن و دختر سرکوب شده و در درجهٔ دوم و پایین‌تر از جنس مذکر قرار داده می‌شوند. اجحافی که در حق کودکان جنس دختر نسبت به پسران می‌شود، از دو جنبه است: هم سرکوب شدن به دلیل کودک بودن، هم زن بودن. (همان) نقشی که ادبیات در شکل‌گیری شخصیت کودک مخاطب دارد، چنان اهمیت دارد که نقش خانواده، همسالان و جامعه. ادبیات کودک و نوجوان با نفوذی آرام و نوازش‌گر در ذهن و تفکر کودک و نوجوان می‌تواند روند هویت‌یابی را روشن کند یا تغییر دهد. در سال‌های اخیر با گسترش بحث‌های فمینیستی به صورت کلی، شخصیت‌های دختر در رمان‌ها و داستان‌های کودک و نوجوان تغییرات چشمگیری در رفتار و پندار داشته‌اند که جنسیت آن‌ها را بازسازی می‌کند یا از کلیشه‌های جامعه خارج می‌کند؛ دخترانی که دیگر تابع فرهنگ سنتی مردسالار نیستند و به استقلال جنسیتی رسیده‌اند یا سعی در بازسازی جنسیت خود دارند؛ تغییر در قالب‌هایی که فرهنگ به آن‌ها داده است و خانواده در استوار یا سست کردن آن نقش دارد.

رویکرد نوشتار حاضر بررسی کنش‌ها، واکنش‌ها و رفتارهای شخصیت‌های دختر دو رمان پریان‌های لیاسند ماریس و زیبا صدایم کن در مواجهه با خانواده، جامعه و رؤیاهای خود است. جدا از جنسیت زیست‌شناختی که بدنمندی و بدن زن، نمایانگر جنس آن است، به جنسیت رفتاری توجه شده است که آیا مطابق با رفتارهایی است که جامعه و فرهنگ تجویز کرده و نقش داده است یا خیر، در پی رفتارهایی خارج از هنجار و فرهنگ زن بودن است. جامعه، فرهنگ و خانواده برای زن و دختر، رفتارهایی را مناسب و رفتارهایی را ناشایست و نابهنجار می‌داند؛ سناریوی جنسیت که فمینیست‌ها نتیجهٔ شورش بر علیه آن هستند.

در این مقاله به بررسی رفتاری و کنشگرانه دو شخصیت از دو رمان مهم نوجوان پرداخته‌ایم تا طرحواره‌ها و نقش‌مایه‌های جنسیتی آنان را کشف کنیم که چگونه خود را در جامعه و فرهنگ خود، ساخته و یافته‌اند. لازم به یادآوری است: تأثیری که ادبیات کودک و به‌خصوص نوجوان بر خوانندگان آن می‌گذارد، انکارنشده‌ای است و شخصیت‌های رمان‌های نوجوان نیز به‌گونه‌ای خط‌مشی و الگویی برای خوانندگان نوجوان آن می‌توانند باشند.

۱-۱ - پیشینه پژوهش

در مبحث بازنمایی شخصیت دختر و زن (مادر) در ادبیات کودک، می‌توان این مقالات را برشمرد: در «بررسی نقش‌های جنسیتی در خاله سوسکه» (پورگیو، ذکاوت) نگارندگان با تفسیر قصه خاله سوسکه، به چگونگی القای نقش جنس و جنسیت در این قصه می‌پردازند. در این مقاله، خاله سوسکه در نظام و محیطی مردسالار است که نقش‌های جنسیتی‌شده خاله سوسکه پیش‌فرض و طبیعی نشان داده می‌شود، اما همین قصه نیز تغییرات در نقش‌های جنسیتی (مرد و زن) را در موارد اندکی پذیرفته و شخصیت‌ها را در بخش‌هایی از قالب جنسیتی خود خارج می‌کند.

در مقاله «ستیز با جنسیت در ادبیات کودک و نوجوان: مطالعه موردی رمان هستی فرهاد حسن‌زاده» (حسن‌زاده دستجردی) با رویکرد جامعه‌پذیری جنسیتی، رمان هستی را تحلیل می‌کند و به این نتیجه دست می‌یابد که شخصیت دختر، با القای نموده‌ها منفی و بیرونی از سمت پدر و جامعه نسبت به زنان، سعی در مردانه‌کردن رفتارها و جنسیتش دارد.

مقاله «بررسی جنسیت در شعر کودک و نوجوان از منظر جامعه‌شناسی بدن» (بهمدی مقدس، جنبه‌سرایبی، زرقانی)، با تکیه بر نظریه لوبروتون نسبت به بدن و نقش‌های جنسیتی در اشعار مختص کودکان و نوجوانان و در هر دو جنس، به این نتیجه دست یافته‌اند که نقش‌های جنسیتی با بدن (مرد یا زن) ساخته و پذیرفته شده و همسو با شرایط اجتماعی، اعتقادی و سیاسی القا شده‌اند.

تعداد محدود و انگشت‌شمار مقالات و پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد، توجه چندانی به این مقوله و این جنس در ادبیات کودک و نوجوان نشده است.

پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این سؤالات است که:

۱. نمود دختر و مخصوصاً دختر نوجوان در رمان ایرانی امروزی به چه شکل ترسیم است؟
۲. آیا این دو نویسنده (ایبند و حسن‌زاده) نگاهی متفاوت به کلیشه‌های جنسیتی داشته‌اند و دختران نسل نو را در نظر گرفته‌اند؟
۳. گفتمان و روایت، چگونه دختران را در هویت‌یابی و در تقابل با کلیشه‌های جنسیتی ترسیم کرده است؟

۲- خلاصه رمان‌ها + بحث

۲-۱- خلاصه رمان پریان‌های لیاسند ماریس

لیانا با مادر (دی‌صبرا)، پدر (ببه‌توفیق)، برادر (ادریس) در خانه‌ای روستایی در جنوب کشور (بوشهر) زندگی می‌کند؛ خانه‌ای نزدیک دریا. امرار معاش آن‌ها از طریق صید ماهی توسط پدر و صید مروارید توسط پسر خانواده است. دی‌صبرا و لیانا در خانه مشغول آماده‌سازی آسایش و خوراک دو مرد خانواده‌اند. ادریس، مروارید لاجوردی صید می‌کند که در فرهنگ عامه به شومی آن اعتقاد دارند، چون «مِنِ منِداس»، دیو دریا به دنبال آن است. اما بهای مروارید لاجوردی از مرواریدهای معمولی بیشتر و نوعی کمیاب است. روزی ادریس برای صید مروارید لاجوردی زیر دریا گیر می‌افتد، با پری دریایی و کودکی در آغوش او که شبیه به خودش است، ملاقات می‌کند. پری دریایی از او گهواره‌ای برای کودک خود می‌خواهد. ادریس بعد از آن ماجرا، پریشان و بیمار می‌شود و هراس به جانیش می‌افتد. در فرهنگ مردم جنوب اگر برای پری‌های دریایی آنچه می‌خواهند تهیه شود، آن‌ها را آزاد می‌گذارند تا مروارید صید کنند. ادریس هم به توصیه ناخدا، گهواره‌ای برای کودک پری می‌برد، اما گرفتار من‌منداس و هجوم او می‌شود. در دریا گیر می‌افتد و گم می‌شود. من‌منداس، مرواریدهای لاجوردی را برای سلطه بر دریا می‌خواهد. اگر من‌منداس بر دریا تسلط یابد، نمی‌گذارد کسی از دریا ماهی صید کند، پریان دریایی را اسیر خواهد کرد و ... که در کل یعنی نابودی زندگی و تسلط تاریکی و دیو بر دنیا. لیانا بعد از گم‌شدن ادریس در دریا، بدون اجازه از مادر بیمار شده از بی‌خبری از ادریس و پدری که با ناخدا و سایر مردان به دریا رفته‌اند، با کمک پری دریایی و سندباد که

تصویر آن‌ها روی صندوق مادرش است، از طریق چاهی در حیاط خانه‌شان که به دریا راه دارد، به قصد کمک و نجات ادریس می‌رود. «ماهیان»، دوست و دختر همسایه را نیز با خود می‌برد. آن‌ها سوار بر صندوقچه با سنبداد، روی دریا سرگردان می‌شوند تا ادریس را بیابند. چندین بار با خطرات گوناگون، از جمله من‌مداس که مرواریدهای لاجوردی را می‌خواهد که سه‌تای آن‌ها در دست لیانا است، می‌جنگند یا فرار می‌کنند. به جریزهای می‌رسند و بعد از سپری کردن ماجراهایی خطرناک، بالاخره می‌توانند ادریس را پیدا کنند و باهم با باطل کردن جادوی من‌مداس و پنج مروارید لاجوردی را در جایگاه خود قرارداد، دریا و موجودات آن و مردم را نجات بدهند.

۲-۱-۱ بررسی جنسیت در رمان پریان‌های لیاسندماریس

در این رمان، با دو نوع جنسیت مؤنث نوجوان مواجهیم؛ یکی ماهیان و دیگر لیانا. لیانا شخصیت اصلی رمان است که با ماهیان، دوست او تفاوت عمده‌ای دارد و از نقش دخترانگی تام و تمام هنجاری و کلیشه‌ای خارج شده است و هنجارشکنی، سرکشی، خروج از مرزهای دختر خوب تثبیت‌شده و هنجار جامعه، فرهنگ و خانواده را تجربه می‌کند. ماهیان اما، همان دختری است که نقش‌های فرهنگ، جامعه و هنجارها را پذیرفته و طبق اصول و قواعد آن رفتار و پندار دارد. مادر، به‌عنوان زنی بالغ، عاقل و سنتی در زمینه‌ای از سبک زندگی روستایی جنوبی، الگویی است برای اینکه در مقایسه با او رفتارهای لیانا و ماهیان را تفریق دهیم و نسلی جدید از دختران معرفی شود.

ساختار و پیرنگ رمان پریان‌های لیاسندماریس، ماجراجویانه و رئالیسم جادویی است. پیرنگ این نوع رمان‌ها در ادبیات کودک و نوجوان به این صورت است که شخصیت در آغاز در خانه است، بعد از آن در پی ماجرا و اتفاقی وادار به خروج از خانه می‌شود و در انتها، بعد از حل بحران و پشت‌سرگذاشتن کشمکش‌های درونی و بیرونی به خانه و آرامش و سکون بازمی‌گردد. ساختارهای ماجرابی و جست‌وجوگر در رمان نوجوان، اغلب برای شخصیت‌های پسران تعریف شده است. شخصیت اصلی و ماجراجوی آن، پسر و مذکر است. برخلاف پیرنگ‌هایی که شخصیت اصلی آن دختر است، شکل‌های دخترانه ماجراها، روندی آرام و با کمترین فراز و فرود دارد یا تنها در دنیای درونی شخصیت می‌گذرد. «روایت جست‌وجو... آشکارا بر الگوی زندگی مردانه‌ای نباشد که ساختاری از اضطراب، تردید، کشمکش، مبارزه،

شکست موقت و سرانجام نتیجه مطلوب و پیروزی دارد.» (استیونز، ۱۴۰۰: ۷۹). در رمان پریان‌های لیاسندماریس، دختر (لیانا) وارد ماجرای جست‌وجوگرانه‌ای می‌شود؛ دختری که باید در خانه و آشپزخانه باشد، از خانه خارج می‌شود. وارد دنیای بیرون و دریای طوفانی، (استعاره از جامعه‌ای پرتلاطم و طغیانگر) می‌شود. «ادریس از روی عرشه سرک کشید، چشمش که به لیانا افتاد، حرصش درآمد. هر چه به او می‌گفت: نیاید توی خور، لیانا گوش نمی‌داد. داد زد: برو خونه. برای چی اومدی؟» (ابید، ۱۳۹۹: ۱۳). «دفعه آخر که خواست بیرون برود، گفت: حق نداری بری خور. می‌خوای مردم برامون حرف دربیاری؟ اما لیانا محل نگذاشت، از خانه زد بیرون و تا خور دوید. به دادو فریادهای دی‌صبرا هم که می‌گفت: بگذار توفیق از دریا برگرده، مو می‌دونم و تو. گوش نداد» (همان: ۷۶). «لیانا به طرف ناخدا رفت و گفت: سلام ناخدا! ادریس تو جهازه؟ ناخدا ساکت ایستاد. لیانا منتظر جواب ناخدا بود ... ناخدا نگاهش نکرد، گفت: برو خونه. لیانا ترسید به طرف لنج دوید و داد زد: کاکا ادریس! ناخدا تشرش زد: برای چی می‌ری تو آب؟ برگرد دخترا!» (همان). «لیانا طاقت نداشت صبر کند. بلند شد اشکش را با آستین پاک کرد و گفت: مو همرا تون می‌آم ببه توفیق. مردها با تعجب نگاهش کردند. ماهبان گفت: لیانا! توفیق با خشم گفت: مگه دریا جای توئه؟ لیانا با التماس گفت: مو باید بیام. بی‌بی زلیخا گفت: پناه بر خدا! عجب دوره‌زمنه‌ای شده! ... دستش را گرفت و گفت: بیا دخترم، بیا پیش دی‌صبرا تا مردا برگردن. لیانا تکان نخورد. توفیق غضبناک نگاهش کرد. خالو سلیم گفت: مردها هم دل ندارند شب طوفانی روی دریا بمونن دختر، تو می‌خوای بیای؟ لیانا دستش را از دست دی‌قدریه بیرون کشید و محکم گفت: مو با مردا فرق دارم. توفیق بروبر نگاهش می‌کرد. فاروق گفت: ما می‌ریم پیداش می‌کنیم لیانا. لیانا گفت: مو باید بیایم. توفیق در حالی که از خشم می‌لرزید، فریاد زد: می‌مونی خونه. فهمیدی؟ (همان: ۸۵-۸۶).

او (لیانا) در این مسیر، رهبر جست‌وجوگران و آغازگر ماجراست. عامل و سوژه‌ای است که ماجرا را دنبال می‌کند. لیانا در آغاز از امر طبیعی سرسپردگی به امر زنانگی و مادرانگی که از سوی مادرش مشق می‌شود، سر باز می‌زند. مادر (دی‌صبرا) او را به سراغ، پختن و آوردن نان (امری زنانه‌شده) می‌فرستد، اما لیانا در جست‌وجوی رؤیا و آرزوی خود، سراغ مروارید لاجوردی می‌رود. مادر، پدر، برادر و همه او را از سرکشی برحذر می‌دارند، نهیب می‌زنند که در تصمیم‌گیری‌های مردانه شرکت نکنند، نظر ندهد و دخالت نکنند. «به تو چه که فضولی می‌کنی دختر؟ ...» (همان: ۳۳). بیرون از خانه نرود که جامعه (مردم حرف درمی‌آورند) او را سرزنش

کند. «و گفت: مگه مو نگفتم خوش ندارم بیای خور. لیانا گفت: مونم لیانام! هر وقت دلم بخواد می‌آم خور» (همان: ۱۴). بدون روبنده جلوی مردان حاضر نشود. با هیچ مردی حرف نزند. همواره در خدمت و پیشخدمت مادر باشد و شبیه مادر رفتار کند و در کنار زنان در درون خانه بماند. «لیانا در میان هقهق گریه پیاله را دم دهانش برد. آب توی دهانش ریخت و به صورتش پاشید.» (همان: ۲۸). «دختر بیا مواظب کاکات باش. لیانا گفت: ایششش! حالش داره خوب میشه. دی صبرا گفت: مگه نمیگم پاشو؟» (همان: ۳۱). امور زنانه‌شده‌ای مانند پرستاری از اعضای خانواده، تأمین خوراک و آسایش مردان از کارهایی است که مادر از دختر توقع دارد. اما لیانا با اقتضای سن نوجوانی با لجبازی و به اقتضای خودیابی و جست‌وجوی هویت خود مخالفت می‌کند و تا فرصتی به دست می‌آورد در پی خود میل خود می‌رود.

لیانا با ماجراجویی و شوری که در سر دارد، هدایتگر گروه جست‌وجویی در پی یافتن ادریس (مرد) می‌شود. درست برخلاف آنچه که در هنجارهای پیش از او یافت می‌شده است. «لیانا داد زد: موئی حرفا حالیم نیس. مو اومدم کاکا ادریسه نجات بدم» (همان: ۱۲۳). فرهنگ می‌گوید: مرد باید به دنبال زن، ناجی زن باشد و دختر باید منتظر نجات‌دهنده‌ای مذکر. آنچه که در افسانه‌ها و قصه‌های کهن وجود دارد. سفیدبرفی، سیندرلا، افسانه‌های ایرانی که شاهزاده‌ها در پی دختران زیبارو به سرزمین‌ها و سفرهای دورودراز می‌روند. همهٔ مردان، شاهزادگان، به جست‌وجوی دختر و نجات او از بلایا یا دیوها می‌روند. اما اینجا، دختر (لیانا)، برای نجات مرد (ادریس) از دنیای زنانه (خانه و چهاردیواری تنگ و محدود: هنجارهای جنسیتش) خارج می‌شود و به دنبال او به دل دریا (جامعه و فرهنگ) می‌زند تا مبارزه‌ای سخت را بی‌آغازد. «لیانا فکر کرد اگر بلایی سر ادریس بیاید، هیچ‌وقت خودش را نمی‌بخشد. بلند شد. قبل از اینکه سندباد بپرد، گفت: مو، خودم می‌رم. کاکای خودمه. ماهبان گفت: جنزده شدی لیانا! سندباد گفت: تو را توان چنین کاری نیست» (همان: ۱۳۸). مبارزه با دریا و دیو آن (من‌مداس) کاری است که یک دختر آن را انجام داد و طومار و پارادایم قصه‌ها و هنجارهای را گونه‌ای دیگر پیچید. او در این راه با حفظ جنس خود، جنسیتی تازه برای خود می‌سازد که محدود به آنچه جامعه تعریف کرده، برای او پیش از این ساخته و خود دخالت نداشته است، نیست. هر چند از سمت پدر، مادر، جامعه و فرهنگ تهدید و پرخاش می‌بیند و می‌شنود.

از جمله نموده‌های فرهنگ مردسالارانه، ارزش‌گذاری به مرد و جنس مردانه است که زن باید تابع و فرمانبردار مرد باشد تا رستگار شود. در این رمان، لیانا نیز با این تفکر مواجه است، ولی در پی خودقالب‌دهی و خودارزش‌گذاری با مخالفت با آن می‌پردازد. «لیانا وقتی صدف را کپه کرد... از خوشحالی جیغ زد و دور خانه دوید. خواست بدود بیرون و آبادی را خبر کند که دی‌صبرا جلوش را گرفت و تشرش زد.» (همان: ۹). «توفیق گفت: خواب زن چپه» (همان: ۶۰). «اسپند را دور سرش (ادریس) چرخاند و آتش منقل را فوت کرد... لیانا سرش را زیر منقل گرفت و گفت: پس مو چی دی‌صبرا؟ مو چشم نمی‌خورم. دی‌صبرا منقل را دور سر لیانا چرخاند و گفت: برای چی چشم بخوری؟» (همان: ۱۴). «لیانا... دوست نداشت به او امر و نهی کند. شانهاش را بالا انداخت و گفت: مگه دریا ما توتئه؟ دوست دارم اینجا وایسم» (همان: ۳۴).

شخصیت دختر رمان پریانه‌های لیا ساند ماریس با تمام این محدودیت‌ها، خشونت‌های کلامی و روانی، بازهم جسورانه قدم در راه خلاف عرف و فرهنگ جنسیتی‌اش می‌گذارد. او با دختری که نقطه مقابل اوست، محتاط، جامعه‌پذیر شده، هنجارپذیرفته و مطابق کلیشه جنسیتش رفتار می‌کند، در آن مسیر قرار می‌گیرد که وجود ماهبان با این خصوصیات، شخصیت لیانای متفاوت و جنسیت‌شکن را بیشتر نشان می‌دهد. لیانا در روند شکل‌گیری شخصیتش، ناآگاهانه و تجربه‌گرایانه در مسیر تازه‌ای است، بنابراین واکنش طبیعی او ترس و گریز است؛ او می‌ترسد، اما نه آن ترسی که او را فلج کند و به عقب براند. لیانا بنا به غریزه زیستی از خطر می‌گریزد، اما نه آن گریزی که پشت سرش را هم نگاه نکند. «لیانا پایین پیراهن ادریس را گرفته بود و لرزان قدم برمی‌داشت. لیانا گفت: واگردیم کا. مو می‌ترسم.» (همان: ۴۵). «لیانا فریاد زد: نرو کا! دریا موجه. ظلماته» (همان: ۴۶). «لیانا احساس دی‌صبرا را داشت، شاید هم بدتر. چیزی در پس این مرواریدها بود که او را هم می‌ترساند» (همان: ۶۱). «لیانا و ماهبان ساکت شدند. زبانشان بند آمده بود. دست‌وپای لیانا بی‌حس شده بود... دندان‌های لیانا به هم می‌خورد... حتی استخوان‌های لیانا هم می‌لرزید... لیانا حتی پلک نمی‌زد به رعشه افتاده بود» (همان: ۱۱۹-۱۲۰). لیانا در مقابل این ترس‌ها می‌ایستد، گاهی پا پس می‌کشد، اما سرانجام بازمی‌گردد و دوباره می‌جنگد، دوباره وارد مهلکه می‌شود، چندین بار شکست می‌خورد تا اینکه به رشد روانی و جسمانی و ارزشی می‌رسد و در پایان پیروز می‌شود. به نظر می‌رسد، هنوز در آغاز جنسیت‌سازی خود و هویت‌یابی است. هنوز در کالبد جنسیتش، توان و نیروی طرحواره و نقش‌های زنانه و دخترانه بیشتر از قدرت نیروهای نوزاده جنسیت‌گریز است. ترس، ضعف، فرار

از طرحواره‌های قالب‌شده در جنس زن است، برای چیرگی بر آن‌ها لیانا خود را بازمی‌یابد و دوباره به دل ترس و خطر می‌زند تا پیروز شود. اگر مانند کلیشهٔ زنانگی‌اش رفتار می‌کرد، می‌بایست در پشت مردی پناه می‌گرفت، اما او خود تنهاست و چاره‌ای جز گذر از این خطرات و رانه‌ها ندارد. بنابراین، لیانا در حال هویت‌یابی جنسیت خود است؛ در حال توان‌یابی و تواناسازی جنسیت خود است که هرچه بیشتر وابستگی‌ها را کم کند، اما نه آن جنسیتی که فرهنگش به آن زنانه می‌گوید؛ جنسیتی زنانه، اما بر ساختهٔ تجربیات، امیال و سرکشی‌های خود اوست.

گفتمان روایی رمان پریانه‌های لیاسندماریس، روندی را در پیش گرفته است که نشان می‌دهد شخصیت دختر، جنسیت خود را از قالب‌های تعریف‌شده برای زنان و زنانگی خارج و بازسازی می‌کند. «سوژگی‌های بازسازی‌شده ممکن است با تأکید بر این نکته بازنمایی شوند که هنجارهای جنسیتی ثابت نیستند و تغییرپذیرند...». (استیونز، ۱۴۰۰: ۸۸) شخصیت رمان پریانه‌های لیاسندماریس دختری است که در عین حفظ و ارزش‌گذاری به دخترانگی خود، جنسیت و جنس خود، سعی در نشان دادن توانایی‌های خود و دست‌یافتن به ارزش‌های تازه‌ای برای خود است. او به فکر ازدواج است، پوشش و لباسش زنانه (دامن چین‌دار و برقع و ...) است. یعنی از دخترانگی چندان عدول نکرده است. «لیانا از برقع‌زدن بدش می‌آمد. این برقع آن‌قدر پرزرق‌وبرق بود که لیانا بدش نمی‌آمد آن را به صورتش بزند» (ایبید، ۱۳۹۹: ۳۸). «دی‌صبرا آن را برای او گذاشته. برای جهیزه‌اش» (همان). اما رفتارهایی نابه‌هنجار جنسیت دیکته‌شدهٔ خود دارد. نقش‌پذیری مادرانگی را دارد، پرستاری از بردارش، نگرانی برای او و دلسوزی و ... اما به انقیاد این نقش‌ها در نمی‌آید. در پی ساختی متفاوت از جنسیت خود است. او به سوژگی و فردیت‌یافتگی می‌رسد.

نویسنده با انتخاب زاویه دید متمرکز بر لیانا و کانونی‌سازی شخصیت دختر و کنش‌های او در پی سوژگی آن است. لیانا در مواجهه به دیگرانی چون همجنس خود، مادر و ماهبان و زنان همسایه تفاوت‌های خود را بروز می‌دهد. در مقابل غیرهمجنس خود، برادر، پدر و ... خروج از هنجارهای تعریف‌شده توسط فرهنگ، خانواده و جامعه را می‌شکند و از مرزهای بستهٔ آن خارج می‌شود. در جنبهٔ گفتمانی، شخصیت دختر گفتمان را شکل و مسیر می‌دهد و اجازهٔ رشد و هویت‌یابی نوجوان پسر و دختر، دو شخصیت دیگر رمان را نشان می‌دهد. شخصیت

مذکر رمان، طبق کلیشه‌های جنسیتی خود رفتار می‌کند. «ادریس تکان نخورد. خشم درونش شعله کشید. چه کسی لیانا را صدا می‌زد؟ اولین کسی که به ذهنش رسید فاروق بود.» (همان: ۴۳-۴۴). «ادریس دوست نداشت لیانا بدون برقع جلوی مردها بیاید، آن‌هم جلوی فاروق» (همان: ۲۸).

«زندگی در یک بدن جنسیت‌یافته و در فضایی جنسیت‌یافته ممکن است به معنی ساختن فردی باشد که از آزادی و امکان شکل‌دادن به خود محروم است. نویسندگانی که آگاهانه در برابر قراردادن فرد در چنین موقعیت‌هایی ایستادگی می‌کنند، در پی به‌تصویرکشیدن شخصیت‌هایی هستند که سوژگی آن‌ها به‌گونه‌ای تحوّل یابد که در پایان داستان، بر چنین صفاتی استوار شده باشد: ایستادگی در برابر شکل‌پذیری اجتماعی، آن‌گونه که خودسازی را ممکن سازد؛ به تمامیت اخلاقی و سیاسی و خودآگاهی‌ای که رابطه‌های ژرف میان فردی را بر مبنای برابری امکان‌پذیر سازد. به بیان دیگر، جنسیتی‌شدن در چارچوبی از کنشگری (عاملیت) سوژی تنظیم و بیان می‌شود» (استیونز، ۱۴۰۰: ۸۱). دقیقاً آن چیزی که در رمان پریانه‌های لیاسند ماریس خانم طاهره ابید اتفاق می‌افتد.

۲-۲- خلاصه رمان زیبا صدایم کن (فرهاد حسن‌زاده)

زیبا دختری بی‌سرپرست یا بدسرپرست است که در آسایشگاه و خوابگاه دختران زندگی می‌کند. روزی با تماسی از آسایشگاه روانی و تیمارستان به درخواست پدرش، وسایل فرار او را تهیه می‌کند تا بتواند روز تولدش کنارش باشد. پدر با سرقت کارت بانکی پرستار تیمارستان و موتور خدمه آسایشگاه با زیبا به دل خیابان‌ها می‌زنند. از آن پس، ماجراهایی از سر می‌گذارند و خطرهایی از جمله دستگیرشدن توسط پلیس، به دلیل سرقت موتور و کارت بانکی، درگیری با جواهرفروش یا خرید تشک و ... بعد از گذراندن چالش‌هایی در ارتباط با پدر نامتعادل روانی، سر از اتاقک راننده جرثقیلی بلندتر از آسمان‌خراش درمی‌آورند. پدر روانی زیبا، تمایل به پرواز از آن بالا (خودکشی) دارد و زیبا با تیزهوشی و ذکاوت خود مأموران آسایشگاه را به محل خود و پدر هدایت می‌کند تا اینکه او را دستگیر و به تیمارستان بازمی‌گردانند. زیبا نیز توسط خانواده‌ای سالم و مهربان به سرپرستی پذیرفته می‌شود. رمان، ماجرای یک روز از زندگی با پدر روانی در شهر است که کم‌کم با زندگی و سرنوشت زیبا در خلال رفتارهایشان آشنا می‌شویم. مادری که از پدر جدا شده و با مرد دیگری که زیبا را وادار به سرقت از خانه‌ها

می‌کرده، زندگی می‌کند. برای سیرکردن شکم خود ولگردی و دستفروشی و خیابانگردی کرده، توی پارک خوابیده و ...

۲-۲-۱ بررسی شخصیت دختر در رمان زیبا صدایم کن

شخصیت زیبا در رمان «زیبا صدایم کن» در زمینه‌ای از فرهنگ شهرنشینی و کلان‌شهری است. او دختری است که از یک خانواده‌ی ازهم‌پاشیده، با پدری از نظر روانی ازهم‌پاشیده و ساکن تیمارستان. مادری مطلقه، ناتوان در برابر جامعه‌ی مردسالار و خسته و بی‌شوق زندگی که برای زنده‌ماندن محتاج مردان است. زیبا دختری است جامانده از ویرانی یک خانواده‌ی کوچک که حائل‌های حفاظتی معمول در فرهنگ را در اطرافش ندارد؛ نه خانه‌ای که در آن آسایش داشته باشد، نه شانه و آغوشی مادرانه یا پدرانه‌ای که خود را به پناه آن بسپارد. نه سایه‌ای روی سرش که امنیتش را تأمین کند. پس چاره‌ای جز خود و کسی جز خود برای زندگی ندارد. زیبا در ناچاری و به اجبار موقعیتش، به خود وابسته و مستقل می‌شود، این انتخاب او نیست و اجباراً به این زندگی تن درمی‌دهد. «گوشواره از گوشم درآوردند و کتکم زدند. بدجوری هم زدند. بعد از آن کتک بود که از خانه زدم بیرون و بعدش همه‌چیز یک‌جور دیگر شد... سرگردان خیابان‌ها شدم و به مردن فکر کردم» (حسن‌زاده: ۱۳۹۷: ۱۱۳). پیرنگ این رمان نیز مانند تمام پیرنگ‌های ادبیات کودک و نوجوان از خانه آغاز و خروج از خانه ادامه می‌یابد و با بازگشت به خانه به اتمام می‌رسد. اما شخصیت اصلی این رمان خودخواسته از خانه خارج نمی‌شود، جبر خانواده و جامعه او را به بیرون از خانه می‌کشاند و در دل جامعه‌ای تیره و خاکستری رها می‌کند، اما در پایان به خانه‌ای امن بازمی‌گردد.

زیبا در جایگاه و یکی از نقش‌های خانواده‌ای نرمال و ثابت نیست. او از خانواده‌ای فروپاشیده است؛ دختر ۱۵ ساله‌ی تنها و سرکش که سرشار از حسرت‌های واخورده و سرکوب شده است. در حسرت یک خانواده‌ی سالم و معمولی داشتن، حسرت با پدر و مادر در کنار هم ملاقات کردن و نوازش‌های آن‌ها را لمس کردن است. زیبا در روند و فرایند نقش‌پذیری هنجاری خانوادگی که می‌بایست نقش مادرانگی و دخترانگی را طی کند، هیچ‌کدام را ندارد. او نزد مادر نیست که نقش‌های او را بپذیرد و از او خط بگیرد. هرچند مادر نمود واقعی زن کلیشه‌ای و سنتی است، به این عقیده که «آخرش باس بچه‌داری و کلفتی کنی. وقتی یه‌عالمه ظرف می‌شوری، چه فرقی داره ظرف رو با ز بنویسی یا ذال؟» (همان: ۲۷). در ذات و زیست جنسی

زیبا، احساسات پرستارانه و مراقبت‌کننده از دیگران وجود دارد که انگار در او نهادینه شده است. زیبا، جسارت‌های خارج از جنسیتش دارد، موتورسواری می‌کند، (پریدم روی زین و دوروبر را نگاه کردم. ص ۲۸) دست به سرقت می‌زند، گدایی و دستفروشی می‌کند، دروغ می‌گوید و درواقع پایه‌پای پدر (یک مرد) قدم برمی‌دارد و می‌دود و از او جا نمی‌ماند: «دست انداختم دور کمرش و سرم را چسباندم به بازوش. قدم‌هامان یک‌اندازه بود» (همان: ۸۷). هرچند این مرد، هنجارهای جنسیتش را به او یادآور می‌شود: وقتی با ساندویچ فروش گلاویز می‌شود، یا با پسرانی متلک‌گو درگیر می‌شود: «دستش را برای پسره تکان داد و هوار کشید: تو سگ کی باشی به دختر من متلک می‌پرونی؟ نکبت!»، نشان می‌دهد که او دختر و از جنسی ضعیف است و در جامعه نیاز به مردی پشتیبان دارد که از او مراقبت کند. زیبا، در مواجهه با جنس مخالف خود جسارت پسرانه‌ای از خود نشان می‌دهد: «از همین پسرهایی که حالم را بهم می‌زنند...خواستم بخوابانم تو گوشش» (همان: ۴۲).

هنجارشکنی‌های زیبا در لحن و زبان شخصیت نمود بیشتری دارد، برخلاف عمق و معنای نهفته در روایت. زبان و لحنش ظرافت زنانه ندارد؛ برعکس خشن، بی‌پروا، بی‌ادبانه و مختص قشر نوجوان خلافت‌کار و کارتن‌خواب است. جامعه، فرهنگ و قدرت‌های جنسیت‌ساز، زن را در پوششی مشخص می‌نمایند. گوشواره، کفش پاشنه‌بلند، آرایش مو و صورت و ... برای زنان تعریف و پیش‌فرض است. پسری که گوشواره بپوشد مورد سرزنش قرار خواهد گرفت که «مگه دختری!». «علاقه دختران به زیورآلات یک امر طبیعی قلمداد می‌شود و برعکس این حس، غیرطبیعی و ناهنجار است. علاقمندی‌های زیبا شخصیت رمان هستی، از این ارزش‌ها و هنجارها فاصله می‌گیرد. پدر تصمیم دارد برای او گوشواره بگیرد، اما او لپ‌تاپ می‌خواهد. «خیلی دلم یه لپ‌تاپ می‌خواد. می‌شه هدیه تولدم لپ‌تاپ بخری؟... یه جفت گوشواره بگیرم یا نه!» (همان: ۹۱). «من که گفتم گوشواره نمی‌خوام» (همان: ۱۰۶). به جای کتاب‌ها و فیلم‌های درام و عاشقانه، به ژانر پلیسی و خشن علاقه دارد. ماشین عروس و داماد که برای دختران می‌تواند تداعی‌کننده شاهزاده‌رؤیاها و زندگی‌ای زنانه و رویایی باشد، برای زیبا مرموزانه است و قاچاقچی در لباس داماد و در پوشش ماشین عروس است؛ این تصورات یک دختر (زیبا) در آستانه بلوغ از مهم‌ترین رؤیای دخترانه (ازدواج و عروس شدن) هنجارشکن و جنسیت‌زدا است. «داماد قاچاقچی با ماشین عروس مواد مخدر آورده بودند تهران» (همان: ۲۷). دختری که باید منتظر نجات‌دهنده‌ای با اسب سفید یا امروزی‌تر مرد عنکبوتی باشد، خود می‌خواهد ناجی

باشد که پایه پای مرد عنکبوتی دنیا را نجات دهد. دنیای زیبا ویران شده است و نیاز به بازسازی دارد، پس در رؤیا و تصوّراتش، او «دختر بادی» است که همراه ابرقهرمانان نسل خود باید این سیاهی و تباهی را از دنیا از بین ببرد. «احساس دختر بادی را داشتم که می‌خواست با مرد عنکبوتی دنیا را نجات بدهد» (همان: ۳۱). زیبا نمی‌خواهد جنس ضعیف منتظر مرد باشد، اما می‌خواهد برابر با مرد و در کنار او نجات‌بخش باشد. به‌نوعی طبقه خود را از سطح پایین نسبت به جنس مخالف بالا می‌کشد تا در یک سطح قرار بدهد. برخلاف کلیشه قصه‌های کهن و افسانه‌های ایرانی که سال‌ها در گوش کودکان خوانده شده است، حالا نسل نوظهور دختران در ادبیات، خود نجات‌بخش خود، دیگران و دنیا هستند.

زیبا از چیزی نمی‌ترسد، از کمک به فراری دادن پدر، از کتک‌زدن جنس مخالف و محافظت از خود در برابر مردانی که برای زنانگی‌اش دندان تیز کرده‌اند و قصد سوءاستفاده از او دارند. اما در کنار این جنسیت تغییرشکل‌یافته از او، هنوز دخترانگی و زنانگی را حفظ کرده است. «یک جفت چکمه ساق‌بلند خردار واسه‌ام خرید که همیشه آرزوش را داشتم» (همان: ۵۳) یا در احساسات خود: «چشم‌هام اشکی شده بود و اشکم قلبه شده بود و در نمی‌آمد... نمی‌خواستم چشمم توی چشم کسی بیفتد» (همان: ۶۳). به نظر می‌رسد ذات جنسی زیبا، کشش کمتری از جنسیت جدیدش دارد و گاهی از ایست بازرسی شخصیتش عبور می‌کند و خود را نشان می‌دهد. اما خیلی زود دستگیر می‌شود و دوباره تبدیل به جنسیت مردگونه از نوع نوظهورش می‌شود.

مادر زیبا، زنی منفعل برخلاف فعال‌بودن زیبا است. واکنش مادر در برابر ضعف درسی زیبا این است که درس‌خواندن فایده‌ای برای یک زن و دختر در این جامعه ندارد؛ دختر باید توی آشپزخانه باشد و ظرف بشوید و پخت‌وپز کند. این تفکر غالب جامعه و فرهنگ است که در مادر زیبا نهادینه شده است، چون او در دایره محدود خانه و جنسیت، خود را طبق آن تفکر پذیرفته و به آن شکل داده است. زیبا اما هرچند به اجبار زندگی و جامعه، وارد دنیای بیرون از خانه شده است، اما در پی شکل‌دهی به جنسیت خود به راهی رفته است که جنسیتش را مشابه با مردان بسازد، نه آن نوع جنسیتی که در لیانا می‌بینم که همسو با پذیرفتن جنس خود، جنسیت تازه‌ای برای خود می‌سازد که مردانه نیست، بلکه نوعی جنسیت زنانه، ولی با محدودیت کمتر است. زیبا، اما جنسیت‌اش را با الگو قراردادن دنیای مردسالار که کوچه و

خیابان‌ها در تسخیر آن‌هاست، می‌سازد. او فعالانه خود را به دنیای بیرون، کوچه و خیابان و پارک سپرده است تا شکل غالب جنسیتی را بپذیرد که قدرت و احترام دارد. او چاره‌ای جز این ندارد. وگرنه در میان آن‌ها به نابودی خواهد رسید. پس ناچار به ستیز یا پنهان نمودن جنس و جنسیت خود است. از لحن و ادبیات او تا خوراکش (آدامس جویدن و پاستیل) تبدیل به یکی از آن‌ها می‌شود. در واقع هم‌رنگ جماعت شدن است. زیبا این جنسیت تازه‌یافته را دوست ندارد؛ در پی یافتن خانه و کاشانه‌ای است که در پناه آن بیاساید. پس نمی‌شود گفت جنسیت‌سازی او مسیر درست را طی می‌کند. مسیر به کج‌راهه می‌رود و زیبا این را می‌داند. او دختری است که باید در آغوش خانواده باشد، وگرنه فاسد می‌شود. او باید پدر و مادری، دل‌نگرانی، دست‌گرمی، غذایی و رختخوابی نرم داشته باشد. زیبا، هنوز در پایین‌ترین قسمت هرم مازلوگیر افتاده است، پس نمی‌تواند به بالای آن، یعنی خودساختگی و رشد عقلانی و تفکر یا هویت‌یابی نوجوانی برسد. نمی‌تواند بدون اینکه از پلکان اول و دوم و سوم بگذرد، به رأس هرم دست یابد و به فکر تغییر و هویت‌یابی جنس و جنسیت خود باشد. زیبا گرسنه است و دماغ آدم برفی را می‌خورد، زیبا جای خواب راحت ندارد، زیبا لباس مناسب و زیورآلات مناسب جنسیتش ندارد. زیبا دلگرمی و عشق و محبت در زندگی کم دارد و هراس از جامعه و مردان سوءاستفاده‌گر در جانش است. باید تمام این محدودیت‌های مرتفع شود تا بعد از این به بلوغ روانی و جنسیتی برسد.

طرحواره‌های زنانگی تغییر یافته در شخصیت زیبا در رمان «زیبا صدایم کن»

طرحواره‌های زنانه تغییر یافته	طرحواره‌های زنانه
سرکشی و هنجارشکنی	مراقبت‌گری
فعال در اجتماع و هنجارگریزی	مهربانی و دلسوزی
مستقل و توانایی مراقبت از خود در جامعه	نقش‌پذیری مادرانگی
دارای تفکر تحلیلی و استدلالی	ناموس مرد بودن
بیرون از خانه (بی‌خانمان)	نیاز به مراقبت‌داشتن
لحن و زبان مذکرمانانه و خشن	نیاز به نوازش
خودمراقبتی	

صورت‌بندی کنایی شخصیت‌های دختر متضاد در رمان «پریانه‌های لیا سند ماریس»

زننگی کارناوالی شده	زننگی جامعه‌پذیرفته
لیانا: (تصاحب مرواریدی لاجوردی (کنایه از رؤیای دست‌نیافتنی)) سرکشی همراه با روندی جهشی با شیبی ملایم فعال و پرشور ماجراجو و جستجوگری خستگی‌ناپذیر ظریف اما قوی عدم اهمیت به پوشش پرزرق و برق و تجملاتی هدایتگر و کاریزماتیک دارای تفکر انتقادی، استدلالی و تحلیلی مستقل و خودرای ناجی مرد (ادریس) جنگجو و دلیر	ماهبان: کم‌حرف و حرف‌شنو مطیع و فرمانبردار سلطه‌پذیر ترس از ماجراجویی و خروج از منزل ظریف و ضعیف دنباله‌رو و پذیرنده عدم تفکر مستقل

نتیجه‌گیری

شخصیت دختر رمان پریانه‌های لیا سند ماریس، دختری است که جنسیتش را پذیرفته، ولی به انقیاد کلیشه و سنت و فرهنگ و قالب‌های دیکته‌شده توسط آن‌ها درنیامده است. او شخصیتی به‌سوژگی‌رسیده است که خود در برابر هر نوع پارادایمی می‌ایستد، تغییرش می‌دهد و به شکل دلخواه خود درمی‌آورد. این شخصیت در کنار شخصیت مقابلش (ماهبان) نمود بهتر و نمایان‌تری دارد و نویسنده (طاهره ایبد) با هنرمندی تمام توانسته است شخصیت اصلی رمان (لیانا) را به سمت هویت‌یابی و سوژگی سوق دهد. نموده‌های شخصیت لیانا در این رمان، در ادبیات کودک تازگی دارد و دست به شکستن هنجارهای جامعه و سنت‌زده است. لیانای پریانه‌های لیا سند ماریس نوع دیگری از دخترانگی و زننگی است که تن و جنس را از قید

کلیشه‌هایی که محدودش می‌کنند، خارج کرده و دست به بازسازی نوع خود می‌زند. شیوه او در این مسیر، تجربه است و خلاف دستورالعمل‌های برساخته جامعه و فرهنگ عمل کردن است.

شخصیت دختر رمان زیبا صدایم کن، دختری است سردرگم بین جنسیت خود و جنسیت مردانه. او در درون دختری است با خواهش‌ها و حسرت‌های زنانه و در بیرون و جامعه در جلد و پوششی از مردانگی است. زیبا، با جبر زندگی خود، وارد چنین فضایی شده است و ناچار (برای دفاع از خود و بقا) به سمت جنسیت مخالف خود سوق پیدا کرده است. او هنوز در پایین هرم و در قسمت نیازهای فیزیولوژیک گرفتار است و تا رسیدن به خودیابی و خودشکوفایی راهی دراز در پیش دارد. بنابراین شخصیت رمان زیبا صدایم کن، نمی‌تواند جنسیت خود را بازسازی کند و از قالب مردانه به زنانه و بلعکس در تردد و سردرگم است.

منابع

- استیونز، جان، (۱۴۰۰)، *دیگرخوانی‌های ناگزیر: رویکردهای نقد و نظریه ادبیات کودک*، گردآوری و ترجمه مرتضی خسرونژاد. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان.
- ایبده، طاهره، (۱۳۹۹)، *پریانه‌های لیاسند ماریس*، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- باتلر، جان، (۱۳۸۵)، *آشفتگی جنسی*، ترجمه الف. قضایی، تهران: مجله نشر.
- بار، ویون، (۱۳۸۳)، *جنسیت و روانشناسی اجتماعی*، ترجمه ح. احمدی، شیراز: نوید.
- حسن‌زاده، فرهاد، (۱۳۹۷)، *زیبا صدایم کن*، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- کلیگز، مری. (۱۴۰۱)، *درسنامه نظریه ادبی*، ترجمه ج. سخنور و همکاران، تهران: اختران.
- گرت، استفانی، (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی جنسیت*، ترجمه ک. بقایی، تهران: دیگر.
- نیکولایوا، ماریا، (۱۳۹۸)، *درآمدی بر رویکردهای زیبایی‌شناختی به ادبیات کودک*. ترجمه م. حجوانی، ف. زمانی. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.